

سلسله مباحث اعتقادی

حلقه‌ی پنجم

اسماء و صفات

دکتر سید محمد کبیری هاشمی



سرشناسه: بنی‌هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹
عنوان و نام پدیدآور: اسماء و صفات؛ سلسله مباحث اعتقادی،
حلقه ی پنجم / سید محمد بنی‌هاشمی،
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ صفحه
شابک جلد پنجم: ۵-۷۱۹-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۱-۶۷۶-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا،
موضوع: خدا شناسی
رده‌بندی کنگره: ۲۱۷
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲
شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۷۹۴۱۷



شابک ۵-۷۱۹-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-539-719-5

اسماء و صفات

سلسله مباحث اعتقادی (۵)

سید محمد بنی‌هاشمی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

صفحه‌آرایی: مشکاة

چاپ: صبا

کلیه حقوق اعم از تکثیر، انتشار و بازنویسی (چاپی، صوتی، تصویری،
الکترونیکی و pdf) برای ناشر محفوظ است.



اینستاگرام:
monir_publisher

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹
تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)

پست الکترونیک:
info@monir.com



کانال تلگرام:
telegram.me/monirpub



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تقدیم بہ:

ولی اللہ الاعظم عجل اللہ تعالی فرجہ الشریف

امام طبریدو وحید وغریب

و «ماء معین» ہی کہ اکنون گمشدہی شنکان معرفت است.

از جانب:

بانوی دلغ دیدہی اباعبداللہ علیہ السلام و دامان پاک پرورش شمشاد ہاشمیان،

حضرت علی اکبر علیہ السلام

جناب لیلا بنت ابی مرثدہ ثقفی علیہا السلام

فهرست مطالب

۱۵	پیش‌گفتار
۱۹	بخش اول: توصیف ناپذیری خداوند به نور عقل
۲۱	فصل ۱: منزّه بودن خداوند متعال از صفات مخلوقات
۲۱	«صفت» و «موصوف» در مخلوقات
۲۲	منزّه بودن خداوند از محلّ صفات بودن
۲۲	منزّه بودن خداوند از صفت و موصوف بودن
۲۳	توصیف خداوند هم ارز با محدود کردن او
۲۴	خداوند: منزّه از شمارش شدن
۲۶	خداوند: منزّه از «دو» بودن
۲۷	ساحت ربوبی: فراتر از صفت و موصوف
۲۹	معنای «الله اکبر»
۳۱	معنای «سبحان الله»
۳۳	توصیف خداوند: نشانه‌ی عدم معرفت او
۳۴	محدود نبودن خداوند: دلیل وصف ناپذیری او
۳۷	فصل ۲: توحید: نفی صفات از ذات خداوند
۳۷	قوام توحید: نفی صفات از خداوند



- ۳۸ کمال توحید: نفی صفات از خداوند
- ۴۰ توصیف‌ناپذیری خداوند از دیدگاه مرحوم علامه‌ی طباطبایی
- ۴۲ نظریه‌ی «اتحاد ذات با صفات نامحدود»
- ۴۳ نقد و بررسی نظریه‌ی «اتحاد ذات با صفات نامحدود»
- ۴۴ امتناع ذات از صفات در احادیث
- ۴۵ نظریه‌ی «نفی صفات زائد بر ذات از ذات»
- ۴۵ نقد و بررسی نظریه‌ی «نفی صفات زائد بر ذات از ذات»
- ۴۷ معنای صحیح «محدود نبودن صفات الهی»
- ۴۸ نفی صفات از ذات در احادیث با عبارات مختلف
- ۵۰ نقد مبنای نظریه‌ی «اتحاد ذات با صفات نامحدود»
- ۵۱ اطلاق مفاهیم مختلف بر خداوند بدون مقید شدن ذات
- ۵۳ معنای دقیق ذاتی بودن کمالات الهی
- ۵۵ تفاوت توصیف خداوند با اثبات کمالات ذاتی برای او
- ۵۷ بخش دوم: توصیف خداوند خودش را به اسماء و صفات تکوینی
- ۵۹ فصل ۱: رابطه‌ی اسماء و صفات تکوینی با معرفت خداوند
- ۵۹ شواهد نقلی برای توصیف خداوند از خود
- ۶۱ تفاوت ماهوی میان توصیف خدا از خود با توصیفات مخلوقات از او
- ۶۱ یکی بودن «اسم»، «صفت»، «آیه» و «علامت»
- ۶۳ معروفیت و موصوفیت خداوند به علامات
- ۶۴ توصیف قیاسی در مورد خدای متعال
- ۶۶ توصیف غیر تشبیهی از نور عقل
- ۶۸ نور عقل: مَثَلِ اعلاى خداوند
- ۶۹ ویژگی ممتاز «توصیف خداوند به آنچه خودش را بدان وصف فرموده»
- ۷۱ دلیل بودن دلیل به مدلول علیه
- ۷۲ آیه شدن مخلوقات، فقط به صُنْعِ الهی
- ۷۵ مقایسه‌ی اسماء و صفات مخلوقات با اسماء و صفات خداوند
- ۷۷ رابطه‌ی شناخت اسماء و صفات الهی با شناخت خدا



فهرست مطالب □ ۹

۷۹	اسماء و صفات الهی: مقدمه‌ی رسیدن به معرفت خداوند
۸۰	سنخیت میان خدا و مخلوقات در فلسفه‌ی صدرایی
۸۲	نظریه‌ی «وحدت بین خدا و آیات تکوینی‌اش»
۸۴	تشبیه: مبنای سنخیت میان خدا و آیاتش
۸۴	عدم سنخیت میان خدا و آیاتش در معارف الهی
۸۵	خارج نشدن خداوند از مستوریت با شناخت اسماء و صفاتش
۸۶	آیه بودن برای خدا: تابع جعل الهی
۸۷	جعل و ارائه‌ی آیات الهی توسط خداوند
۸۸	معرفت آیه‌ی خدا، به خدا
۹۱	شناخته شدن صفت خداوند به موصوف
۹۳	فصل ۲: ظهور و تجلی خداوند به اسماء و صفات تکوینی
۹۳	ظهور خداوند با ارائه‌ی آیات به عاقل
۹۵	تفاوت ظهور خداوند با ظهور مخلوقات
۹۷	عین «ظهور» انگاشتن خداوند در فلسفه‌ی صدرایی
۱۰۰	بطون و ظهور خداوند
۱۰۲	ظهور در عین بطون و بطون در عین ظهور
۱۰۳	بی‌معنی بودن «ظهور خداوند برای خودش»
۱۰۴	ظهور خداوند به مشیت خودش
۱۰۵	تجلی خداوند بر مخلوقاتش
۱۰۶	استدلال بر خداوند: صنّع خود او
۱۰۸	معنای نادرست تجلی خداوند
۱۱۱	فصل ۳: نور علم و عقل: آیه‌ی منحصر به فرد الهی
۱۱۱	آییتت مخلوقات به نور علم و عقل
۱۱۲	دوازده وجه آییتت برای نور علم و عقل
۱۲۰	نور: اسم سبوح قدّوس خداوند
۱۲۱	معرفت به نور: دین و بندگی خداوند



- بخش سوم: توصیف خداوند خودش را به قرآن و اسماء حسنی ۱۲۳
- فصل ۱: آیه بودن قرآن کریم برای خدای متعال ۱۲۵
- تجلی خداوند در کلامش ۱۲۵
- صفت خدا بودن قرآن ۱۲۶
- فصل ۲: آیه بودن اهل بیت علیهم السلام برای خداوند ۱۳۵
- اهل بیت علیهم السلام، نیکوترین اسماء خداوند ۱۳۵
- اسماء شریف الهی در دعای سحر ماه مبارک رمضان ۱۳۷
- وجه اول آیتت اهل بیت علیهم السلام ۱۴۱
- هیچ مخلوقی آینه‌ی خدا نیست ۱۴۲
- وجه دوم آیتت اهل بیت علیهم السلام ۱۴۴
- وجه سوم آیتت اهل بیت علیهم السلام ۱۴۵
- مردود شدن خواندن خدا بدون معرفت اهل بیت علیهم السلام ۱۴۶
- تفاوت وجه سوم آیتت قرآن و اهل بیت علیهم السلام ۱۵۰
- بخش چهارم: حجاب نوری خداوند ۱۵۱
- فصل ۱: ظهور و احتجاب خداوند به نور ۱۵۳
- احتجاب خداوند به شعاع نورش ۱۵۳
- «تجلی» و «احتجاب» خداوند به نور عقل ۱۵۴
- تجلی خداوند به واسطه‌ی عقل برای عقل و امتناع او به واسطه‌ی عقل از عقل ۱۵۵
- واسطه بودن اهل بیت علیهم السلام در معرفت، توحید و بندگی خدا ۱۵۶
- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام: حجاب میان خدا و بندگان ۱۵۷
- فصل ۲: اشاره‌ای به مقامات نورانی اهل بیت علیهم السلام ۱۵۹
- معرفت امام علیه السلام به نورانیت ۱۵۹
- امام علیه السلام: چشم خدا، گوش خدا و نفس خدا ۱۶۰
- «وجه الله» بودن امام علیه السلام ۱۶۲
- تلازم معرفت خدا با معرفت به نورانیت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۶۶



فهرست مطالب □ ۱۱

۱۶۹	اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ، وعاء مشیت و اراده‌ی خدا
۱۷۱	اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ، ارکان توحید و آیات و مقامات الهی
۱۷۱	آیه بودن آیه به واسطه‌ی نور اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۷۲	معرفت خدا (بالآیات) به واسطه‌ی نور اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۷۲	عظمت نور اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در عین مخلوق بودن ایشان
۱۷۳	بالا تر بودن اهل بیت <small>علیهم السلام</small> از حدّ درک ما
۱۷۴	معیار کار خدایی و غیرخدایی
۱۷۵	مقامات ویژه‌ی اهل بیت <small>علیهم السلام</small> به جعل الهی
۱۷۷	حقّ اهل بیت <small>علیهم السلام</small> بر خداوند به انعام الهی
۱۷۹	بخش پنجم: توصیف خداوند خودش را به اسماء لفظی
۱۸۱	فصل ۱: اسماء لفظی، واسطه‌ی معرفت خداوند
۱۸۱	نیکوترین اسما در قرآن کریم
۱۸۳	خواندن خدا به اسماء، مقدمه‌ی معرفت او
۱۸۴	ازلی نبودن اسماء خداوند
۱۸۶	اسماء الهی وسیله‌ی عبادت و تضرّع به خدا
۱۸۹	فصل ۲: توقیفی بودن اسماء لفظی
۱۸۹	دلیل عقلی بر توقیفی بودن اسماء الهی
۱۹۰	یکی بودن توصیف و تسمیه‌ی خدا
۱۹۲	طرح اشکال عقلی به توقیفی بودن اسماء الهی
۱۹۲	ممنوعیت توصیف و جواز تنزیه خدا
۱۹۳	رابطه‌ی اسم خدا با مسمی، رابطه‌ی مفهوم و مصداق نیست
۱۹۴	اسماء الهی ممکن است وسیله‌ی تنزیه باشند یا نباشند
۱۹۵	جدا بودن حساب تنزیه از توصیف به دو معنایش
۱۹۶	عدم جواز توصیف و تسمیه از منظر احادیث
۱۹۷	ممنوعیت تسمیه‌ی خدا از منظر قرآن کریم
۱۹۹	ضرورت توصیف خداوند از منظر فلسفی



- ۲۰۱ پاسخ اجمالی به نظریه‌ی ضرورت توصیف خداوند
- ۲۰۲ تبعّدی نبودن نهی از توصیف خداوند
- ۲۰۴ پاسخ به آخرین اشکالات به توقیفی بودن اسما
- فصل ۳: چگونگی دلالت الفاظ بر ذات مقدّس پروردگار ۲۰۷
- استفاده از الفاظ بدون مفهوم ۲۰۷
- استفاده از لفظ «خدا» ۲۰۸
- معنای عامّ و خاصّ عبادت خدا ۲۰۹
- صفات فعل و صفات ذات الهی ۲۱۱
- معنای تنزیهی صفت فعل خداوند ۲۱۲
- جمع‌بندی انواع الفاظ و کارآیی آن‌ها ۲۱۴
- بخش ششم: معرفت خداوند بدون وساطت اسماء و صفات ۲۱۵
- فصل ۱: کمال اخلاص برای خداوند: نفی صفات از ذات ۲۱۷
- یادآوری: نفی صفات معلوم از ذات خداوند ۲۱۷
- شیئیّت نداشتن صفات خدا در رتبه‌ی موصوف ۲۱۸
- کمال اخلاص برای خداوند ۲۱۸
- نفی صفات از مرتبه‌ی ذات ۲۱۹
- فصل ۲: معرفت بسیط و ترکیبی به خداوند بدون واسطه‌ی اسماء و صفات ۲۲۱
- معرفت خداوند: مقدّم بر معرفت نور و ظلمانی ۲۲۱
- معرفت خداوند بدون وساطت آیات و اسماء: بسیط و ترکیبی ۲۲۲
- معرفت عین شاهد قبل از صفت او ۲۲۴
- معرفت صفت غایب قبل از عین او ۲۲۶
- فصل ۳: معرفت بالآیه و بدون الآیه به خداوند متعال ۲۲۷
- روشن‌گر خدا نبودن آیات الهی ۲۲۸
- دو سطح از معرفت به نور: بالآیه و بدون الآیه ۲۲۹



فهرست مطالب □ ۱۳

۲۳۰	دو سطح از معرفت به خداوند: بالآیه و بدون الآیه
۲۳۴	کُنْه معرفت خداوند
۲۳۴	رؤیت قلبی خدا به واسطه‌ی حقایق ایمان
۲۳۶	رؤیت خداوند به واسطه‌ی آیاتش
۲۳۹	«نظر» کردن دل‌ها به خداوند
۲۳۹	«زیارت» خداوند
۲۴۰	«لقاء» و «وصل» خداوند
۲۴۱	وصال و فراق معرفتی نه وجودی
۲۴۳	نقد و بررسی نظریه‌ای درباره‌ی لقاء الله
۲۴۷	فهرست منابع



پیش‌گفتار

کتاب حاضر حلقه‌ی پنجم از سلسله مباحث اعتقادی و آخرین حلقه از مباحث خداشناسی است. حلقه‌ی اول و دوم این مجموعه، به ترتیب درباره‌ی «نور علم» و «نور عقل» می‌باشد و حلقه‌ی سوم و چهارم نیز بر محور «معرفت خدا» و «توحید» تنظیم شده است. در حلقه‌ی فعلی، همه‌ی مباحث مربوط به اسما و صفاتی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود، آمده است. در بخش اول «توصیف بشر» درباره‌ی خداوند، مورد بحث و نقد عقلی و نقلی قرار گرفته و ثابت کرده‌ایم که هرگونه توصیف مخلوقات از خالق متعال، منجر به تشبیه ذات مقدّسش می‌شود که عقلاً مردود است. منزّه بودن ذات الهی از توصیف مخلوقات، علاوه بر قرآن کریم در بسیاری از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام هم تحت عنوان «نفی صفات از ذات» مورد توجّه و تذکّر عقلی قرار گرفته است.

پس از روشن شدن این حقیقت که بشر با عقل خویش نمی‌تواند هیچ اسم و صفتی را برای خداوند، قرار دهد، در بخش دوم، «توصیف خداوند به آنچه خودش را به آن وصف فرموده» مطرح شده است. برای روشن شدن مقصود از این‌گونه توصیف، ابتدا رابطه‌ی اسما و صفات تکوینی خداوند را با معرفت او توضیح داده و معنای صحیح «ظهور و تجلّی پرودگار» به این اسما را بیان کرده‌ایم و سپس به بحث درباره‌ی اسم و آیه‌ی منحصر به فرد الهی (نور علم و عقل و...) پرداخته‌ایم و وجوه آیتیت آن را نسبت



به قدوسیت خداوند، بر شمرده‌ایم. در بخش سوم، دو آیه‌ی بزرگ و بی‌نظیر خداوند که خودش را به آن‌ها توصیف فرموده، معرفی شده‌اند که عبارتند از: قرآن کریم و چهارده معصوم علیهم‌السلام.

بخش چهارم کتاب، اختصاص به «حجاب نوری خداوند» دارد که در آن ابتدا بر اساس روایات، «ظهور» و «احتجاب» خدا به نور عقل مطرح شده و آن‌گاه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به عنوان «حجاب» معرفی کرده‌ایم. در ادامه‌ی این بخش اشاره‌ای به مقامات نورانی اهل بیت علیهم‌السلام با استناد به حدیث نورانیت و دعای رجبیه، مطرح شده است.

در بخش پنجم بحث «توصیف خداوند به اسماء لفظی‌اش» تبیین گردیده که در آن، وساطت اسماء لفظی در معرفت خدا، توقیفی بودن اسماء لفظی و چگونگی دلالت الفاظ بر ذات مقدس پروردگار، مورد بحث وافی قرار گرفته است.

بخش ششم کتاب، اختصاص به «معرفت خداوند بدون وساطت اسماء و صفات» دارد. در فصل نخست آن، موضوع بسیار مهم «اخلاص برای خداوند» مطرح شده که در ضمن آن، معنای جدیدی از احادیث «نفی صفات از ذات خداوند» ارائه شده است. آن‌گاه در فصل دوم و سوم این بخش، مقایسه‌ای میان معرفت خداوند به واسطه‌ی اسماء و معرفت او بدون وساطت اسماء و صفات، صورت پذیرفته و ادله‌ی نقلی «معرفت بدون آیه‌ی پروردگار» مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

این حلقه از سلسله مباحث اعتقادی، قسمت عمده‌ی دفتر چهارم کتاب توحید و بخش مهمی از دفتر سوم آن را پوشش می‌دهد. البته نظیر دو حلقه‌ی سوم و چهارم، در این حلقه نیز مباحث گذشته بارویکردی جدید و متفاوت مطرح شده است.

سعی ما بر این بوده که سه حلقه‌ی خداشناسی، همه‌ی مباحث آن را پوشش دهد و خواننده‌ی فرهیخته‌ی کتاب، با مطالعه‌ی آن‌ها از مراجعه به چهار دفتر «کتاب توحید» بی‌نیاز گردد. اما البته اگر کسی قصد مقایسه میان مطالب حلقات با دفاتر توحید را داشته باشد، باید این دو را در کنار یکدیگر ببیند. به هر حال مانند

پیش‌گفتار □ ۱۷

حلقه‌های گذشته قضاوت و جدانی درباره‌ی قوّت علمی مطالب، با خود خوانندگان است و نویسنده وظیفه‌ی خود را صرفاً ارائه‌ی مستدلّ و مستند مطالب می‌داند. روشن است که رعایت ترتیب در مطالعه‌ی حلقات، سهم اساسی در درک عمیق‌تر مطالب آن‌ها دارد. خداوند به حقّ حضرت صدّیقه‌ی طاهره علیها السلام رزق ما را در بهره‌مندی از معارف نورانی اهل‌بیت علیهم السلام با ظهور فرزندش صدها و هزارها برابرگرداند.

سید محمد بنی‌هاشمی

۲۰ جمادی‌الثّانیه ۱۴۴۱

۱۳۹۸ / ۱۱ / ۲۶



بخش اول

توصیف ناپذیری حکم داوند به نور عقل



فصل ۱

منزه بودن خداوند متعال از صفات مخلوقات

«صفت» و «موصوف» در مخلوقات

«صفت» یک مخلوق به خصوصیتی از آن گفته می‌شود که به نور علم، مکشوف می‌گردد. البته «مکشوفیت» به نور علم، ویژگی مشترک میان هر صفت و موصوفی است. حقایقی که معلوم واقع می‌شوند، ظلماتیاتی هستند که مرکب از جوهر و عرض می‌باشند. به عنوان مثال یک جسم مانند آب، جوهری است که اعراض مختلف دارد. وزن، حجم، مزه، رنگ و... هر کدام صفتی از صفات آب به شمار می‌آیند. هم خود آب که «موصوف» است و هم اعراض آن که «صفات» آب هستند، به نور علم، معلوم واقع می‌شوند. به طور کلی «موصوف» یا «صفت» بودن هر چیز، فرع بر مکشوف بودن آن است. تا چیزی به نور علم مکشوف نگردد، نه موصوف خواهد بود و نه صفت. از سوی دیگر می‌دانیم که مکشوفیت، مساوق با مخلوقیت است. پس اگر چیزی مکشوف به نور علم باشد، حتماً مخلوق می‌باشد. نتیجه این که «صفت» و «موصوف» هر دو مخلوق‌اند و به همین دلیل، خدای متعال از صفت داشتن و موصوف واقع شدن (به این معنا) منزه می‌باشد.

منزّه بودن خداوند از محلّ صفات بودن

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی توصیف ناپذیر بودن خداوند، چنین نقل شده است:

جَلَّ أَنْ تَحُلَّهُ الصِّفَاتُ بِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنْ كُلَّ مَنْ حَلَّتْهُ الصِّفَاتُ فَهُوَ
مَصْنُوعٌ وَ شَهَادَةُ الْعُقُولِ أَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ صَانِعٌ لَيْسَ بِمَصْنُوعٍ.^۱

او برتر از آن است که محلّ صفات باشد، زیرا عقل ها گواهی می دهند که هرکس محلّ صفات باشد، مصنوع است و عقل ها گواهند که او - جلّ جلاله - صانع غیرمصنوع است.

ملاحظه می شود که ایشان تعبیر «حلول» را برای «صفت» به کار برده اند. این تعبیر نشان می دهد که رابطه ی صفت و موصوف در مخلوقات، رابطه ی «حال» و «محلّ» است. این رابطه میان هر عرضی با معروض خود صدق می کند. مثلاً وزن یا حجم آب، در آب حلول کرده اند. آب، «معروض» و وزن آن، «عرض» است و هر جسمی مرکب از عرض و معروض می باشد.

در مخلوقات، هیچ آبی یافت نمی شود که دارای وزن یا حجم خاص نباشد. خود آب را «محلّ» و وزن و حجم را «حال» در آب می نامند. بنابراین هر مخلوقی مرکب از حال و محلّ است که صفت، «حال» و موصوف، «محلّ» آن می باشد. تذکر عقلی امیرالمؤمنین علیه السلام این است که هر آن چه محلّ و معروض صفات است، مخلوق و مصنوع می باشد، در حالی که خدای متعال منزّه از معروضیت و مخلوقیت است.

منزّه بودن خداوند از صفت و موصوف بودن

از وجود مقدّس امام هشتم علیه السلام درباره ی نفی صفات از ذات الهی چنین نقل شده است:

نِظَامٌ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ

بخش اول: توصیف ناپذیری خداوند به نور عقل □ ۲۳

مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةٌ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ
لَا مَوْصُوفٍ.^۱

قوام توحید خدا، نفی صفات از اوست؛ زیرا عقل‌ها گواهی می‌دهند به این‌که هر صفت و موصوفی مخلوق‌اند و هر مخلوقی گواهی می‌دهد که خالق‌ی دارد که [آن خالق] صفت و موصوف نیست.

هر عاقلی در می‌یابد که هر صفت و موصوفی، مکشوف به نور علم و لذا مخلوق‌اند. نیز هر مخلوقی به وجود خالق متعال گواهی می‌دهد که نه صفت، واقع می‌شود و نه موصوف؛ چرا که این هر دو، مخلوق‌اند.

توصیف خداوند هم ارز با محدود کردن او

تعبیر دیگری که در احادیث برای تنبّه به توصیف ناپذیری خداوند آمده، محدودیت ناپذیری خداوند است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن ایراد خطبه‌ای برای مردم کوفه، فرمودند:

فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ
أَزَلَّهُ.^۲

پس هر کس خدا را وصف کند، او را محدود کرده است و هر کس او را محدود کند، شمارش کرده است و هر که او را بشمارد، ازلیت او را باطل دانسته است.

چنان‌که گفتیم، صفت هر مخلوق، عرضی است که در آن حلول می‌کند؛ بنابراین حدی از حدود آن به شمار می‌آید. مثلاً مزه‌ی آب یکی از صفات و حدود آن است. به بیان دیگر می‌توان گفت که صفت یک چیز، آن را محدود می‌کند؛ چرا که هر عرضی موضوعش را حد می‌زند. مثلاً وزن یا حجم خاص یک آب، آن را محدود می‌نماید. پس توصیف خداوند هم به محدود شدنش منجر می‌شود. هم چنین «حادث» و «محدود»

۱. التوحید / ۳۴.

۲. الکافی / ۱ / ۱۴۰. عین همین عبارات هم در مکتوبی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده

است: همان.

دو حقیقت در عرض یک دیگرند. بنابراین لازمه‌ی محدود بودن چیزی این است که به شماره درآید؛ چرا که «حادث» و «محدود»، «دو چیز» محسوب می‌شوند. به بیان دیگر «حادث»، «یک» و «محدود»، «دو» شمرده می‌شود. پس لازمه‌ی توصیف خداوند، به شماره در آمدن او است.

از سوی دیگر روشن است که «معدود» واقع شدن، ویژگی مخلوق «حادث» است و حدوث با ازلیت خداوند، ناسازگار می‌باشد. ازلی بودن پروردگار به معنای قیّم نداشتن اوست، در حالی که حادث بودن یعنی مسبوق بودن به عدم و در نتیجه متکی و نیازمند به قیّم بودن. چیزی که شماره برمی‌دارد، در عرض و هم‌رتبه با مخلوقاتی است که شمارش می‌شوند؛ بنابراین نمی‌تواند ازلی و قائم به نفس خویش باشد. نتیجه این که شمارش شدن با ازلی بودن، قابل جمع نیست.

خداوند: منزّه از شمارش شدن

بیان دیگر در مورد شمارش ناپذیری خداوند در اوّلین خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است. می‌فرمایند:

فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا وَ مَنْ تَنَاهَا فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ.^۱

پس هر کس خدای سبحان را وصف نماید، هر آینه او را قرین و ضمیمه‌ی [غیر او] قرار داده است و هر کس او را قرین [چیزی] گرداند، به دوگانگی او قائل شده است و هر که به دوگانگی او معتقد شود، برایش اجزا فرض کرده است و هر که او را دارای جزء بداند، او را نشناخته است و هر کس او را نشناسد، او را [با مفاهیم ذهنی و فکری] مورد اشاره قرار داده است و هر کس او را مورد اشاره قرار دهد، محدودش دانسته است و هر که او را محدود بداند، شمارشش نموده است.

۱. نهج البلاغه / خ ۱.

کسی که خداوند را توصیف می‌کند، در واقع یک ویژگی مکشوف به نور علم را مُعَرَّف خدا قرار داده است. یعنی مخلوقی را در عرض خداوند، قرین او ساخته است. این خود، مصداق تشبیه خدا به مخلوقات می‌باشد؛ چراکه یک صفت مکشوف به نور علم و مخلوق را در عرض خداوند، نشانده است.

چنان‌که گفتیم، صفت و موصوف، هر دو مخلوق و در عرض یک دیگرند. پس کسی که برای خداوند، صفتی قائل شود، در حقیقت او را به مرتبه‌ی مخلوقات تنزل داده و یک شیء مخلوق را هم‌رتبه و قرین او قرار داده است (فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ). روشن است که صفت و موصوف چون در عرض یک دیگرند، پس می‌توان هر کدام از آن دو را «یک» و دیگری را «دو» به شمار آورد. به این ترتیب لازمه‌ی توصیف خداوند، این است که ذات مقدّسش را «دو» در کنار «یک» بدانیم (مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ). از سوی دیگر اگر خداوند را «دو» در کنار «یک» بدانیم، در حقیقت او را با تصوّر خویش قابل تجزیه به اجزاء فرض کرده‌ایم. وقتی الف و ب را «دو» چیز بدانیم، یعنی این‌که آن دو را از یک سنخ و دارای حقیقت واحد شمرده‌ایم. در این صورت آن دو را مرگّب از دو جنبه فرض کرده‌ایم؛ یک جنبه، حقیقت مشترک میان آن‌هاست و جنبه‌ی دیگر آن‌چه بین آن دو فرق گذاشته و تعدّد آن‌ها را موجب شده است. به این ترتیب هر کدام مرگّب از دو جزء خواهند شد. لذا «دو» دانستن خداوند به مرگّب بودنش از اجزاء می‌انجامد (مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ).

تذکّر بعدی حضرت این است که: هر کس او را دارای اجزا بداند، معرفت به او ندارد، بلکه جاهل به اوست؛ چون معرفت او وقتی است که او را از حدّ تشبیه خارج بداند و کسی که برای او جزء قائل باشد، گرفتار تشبیه شده است. کسی که این‌گونه با جزء قائل شدن، به خدا جهل ورزیده، در واقع خدا را مورد اشاره‌ی ذهنی و فکری قرار داده است تا بتواند برای او جزء قائل شود.

فرد جاهلی که خداوند را قابل اشاره‌ی فکری و مفهومی می‌داند، در حقیقت او را محدود دانسته است؛ چون او را به مخلوقات تشبیه کرده و در قالب آن‌ها محدود ساخته است. چنین کسی - چنان‌که در توضیح حدیث قبلی گذشت - خداوند را شمارش نموده و در نتیجه، از لیت او را باطل دانسته است.

خداوند: منزّه از «دو» بودن

بیان دیگر در این زمینه از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است:

كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ بِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ
شَهَادَةِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ وَ شَهَادَتُهُمَا جَمِيعاً بِالسَّبْتِ الْمُمْتَنِعِ
مِنْهُ الْأَزَلِ.^۱

توحید کامل او به نفی صفات از او تحقق می یابد؛ به سبب این که هر صفتی گواهی می دهد که غیر موصوف است و هر موصوفی [هم] گواهی می دهد که غیر صفت است و هر دو با هم گواهی به دوگانگی می دهند که با ازلیت وی (خداوند) منافات دارد.

روشن است که «صفت» بودن صفت، اقتضا می کند که غیر از «موصوف» باشد. مُحال است که صفت چیزی با خود آن متحد باشد. چنان که گذشت، صفت، حقیقتی حال در موصوف است و حال و محل، مغایر و متفاوت بایک دیگرند. با این ترتیب صفت و موصوف، در حقیقت در عرض یک دیگرند و هر یک را می توان «دومی» دیگری دانست. در این صورت محذوری که در حدیث قبل به آن اشاره شد، لازم می آید. در فرمایش امام هفتم علیه السلام «دو» انگاشتن خداوند با ازلیت او، ناسازگار دانسته شده است.

چنان که گفتیم، «ازلیت» خداوند، به معنای قائم بودن ذات به خود است. ویژگی «قائم به ذات بودن» در هیچ مخلوقی یافت نمی شود (اعم از جوهر و عرض). اصولاً حقایق ظلمانی نمی توانند قائم به ذات خود باشند؛ بنابراین همگی حادث هستند و میان ذات ازلی پروردگار و مخلوقات حادث، هیچ گونه اشتراک و شباهتی نیست. از سوی دیگر روشن است که تعدد و شمارش پذیری، از خصوصیات مخلوقات است که در عرض و مرتبه ی یک دیگر هستند. پس به حکم عقل نمی توان عدد را به ساحت پروردگار متعال نسبت داد، بلکه باید او را از هر شباهتی به مخلوقات، منزّه دانست. نسبت دادن «عدد» به ذات مقدّس ربوبی، به منزله ی تشبیه او به مخلوقات

۱. الکافی / ۱ / ۱۴۰.



بخش اول: توصیف ناپذیری خداوند به نور عقل □ ۲۷

است. از این رو می توان تصدیق کرد که «تثنیه» (نسبت دادن «دو» به خداوند) بازلیت او سازگار نمی باشد.

ساحت ربوبی: فراتر از صفت و موصوف

فرمایش دیگر در این زمینه از وجود مقدس امام هشتم علیه السلام نقل شده که بخش اول آن چنین بود:

نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ
مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ
لَا مَوْصُوفٍ.

در ادامه فرمودند:

وَ شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالِاقْتِرَانِ وَ شَهَادَةِ الْاِقْتِرَانِ بِالْحَدَثِ وَ
شَهَادَةِ الْحَدَثِ بِالِامْتِنَاعِ مِنَ الْأَزْلِ الْمُتَمْتِنِعِ مِنَ الْحَدَثِ فَلَيْسَ اللَّهُ
عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ...^۱

و هر صفت و موصوفی، گواهی به قرین شدن با یک دیگر می دهند و قرین شدن، گواهی به حدوث می دهد و حدوث، گواهی به محال بودن ازلیت می دهد؛ [ازلیتی] که از حدوث، امتناع دارد. پس آن که ذات او (خدا) را با تشبیه کردن بشناسد، [در واقع] خدا را شناخته است....

در این قسمت بر این نکته ی عقلی تأکید فرموده اند که صفت و موصوف، قرین یک دیگرند. حد و محدود با هم هستند. نه حد بدون محدود، تحقق دارد و نه محدود بدون حد، موجود است. تعبیر حدیث شریف، «اقتران» صفت و موصوف بایک دیگر است؛ یعنی این که این دو قرین هم قرار داده شده اند (شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالِاقْتِرَانِ). به بیان دیگر صفت، محدود کننده ی موصوف است. رابطه ی صفت با موصوف، رابطه ی «حادث» و «محدود» و «حال» و «محل» می باشد.



روشن است که نه حاد عین محدود می‌تواند باشد و نه حال عین محل. هم‌چنین نمی‌توان «حاد» و «حال» را اقتضای ذاتِ «محدود» و «محل» دانست. عقلاً معنا ندارد که چیزی محدود کننده‌ی ذات خودش باشد یا این که حلول یک صفت در موصوف، به اقتضای ذات موصوف باشد. بنابراین ویژگی ذاتی یک شیء را نمی‌توان به معنای واقعی کلمه، صفت آن دانست، هر چند که به لحاظ ادبی، «صفت» آن نامیده می‌شود. مثلاً «زوج» در ادبیات، صفت عدد «چهار» شمرده می‌شود، ولی نمی‌توان آن را محدود کننده‌ی «چهار» و حلول کننده در آن دانست.

به این ترتیب اگر دو چیز «صفت و موصوف» باشند، به معنای دقیق کلمه، قرین یک‌دیگر قرار داده شده‌اند (اقتران). این در حالی است که با همین دقت نمی‌توان ادعا کرد که «زوج بودن» و «چهار» قرین یک‌دیگر، قرار داده شده‌اند. به بیان دیگر «اقتران» در جایی به «حدوث» شهادت می‌دهد که دو شیء مقترن، بتوانند بایک‌دیگر اقتران نداشته باشند؛ در حالی که زوجیت و چهار، این‌گونه نیستند. (دقت شود)

دیدیم که امیرالمؤمنین علیه السلام صفات را حلول کننده در موصوف دانستند (بشهادة العُقُولِ أَنْ كُلَّ مَنْ حَلَّتْهُ الصِّفَاتُ فَهُوَ مَصْنُوعٌ).^۱ لذا ویژگی زوج بودن را نمی‌توان به معنای مورد نظر آن حضرت، صفت «چهار» دانست؛ چون زوج بودن در عدد «چهار» حلول نکرده است. صفت واقعی، چیزی است که از ذات موصوف ناشی نمی‌شود و به همین جهت آن را محدود می‌کند. عقلاً مُحال است که «ذاتی» یک شیء، خود آن را محدود نماید. مثلاً ابعاد خاص یک جسم، خود آن را محدود می‌کند و روشن است که این ابعاد، لازمه‌ی ذات آن نیست. ابعاد هیچ شیئی برخاسته از خود آن نیست؛ همان‌طور که رنگ و وزن و سایر خصوصیات «حال» در آن نیز برخاسته از خود آن نمی‌باشد.

عقلاً در می‌یابیم که صفاتی این‌چنین - که حال در موصوف و محدود کننده‌ی آن هستند - اگر با موصوف خود مقترن شده‌اند، باید «حادث» باشند. همان‌طور که خود موصوف نیز «حادث» است. به تعبیر امام هشتم علیه السلام دو صفت و موصوفی که همراه و



بخش اوّل: توصیف ناپذیری خداوند به نور عقل □ ۲۹

قرین یک دیگر شده‌اند، «اقتران» آن دو، گواه بر حدوث است. در ابتدای همین خطبه، تذکر داده‌اند که عقل‌ها بر مخلوق بودن هر صفت و موصوفی گواهی می‌دهند. این جا «اقتران» صفت و موصوف را گواه دیگری بر «حدوث» دانسته‌اند. یعنی علاوه بر این که صفت و موصوف، هر دو مخلوق‌اند، همراه شدنشان بایک دیگر هم شاهد دیگری بر حدوث آن دو و حدوث اقرار آن‌ها با هم می‌باشد.

قبلاً گفته‌ایم که لازمه‌ی «حدوث»، «قائم به غیر بودن» است. به بیان ساده می‌توان گفت: متّصف شدن چیزی به یک صفت خاص، عقلاً شاهدی است بر این که این اّتصاف، برخاسته از ذات صفت و موصوف نیست، بلکه این اّتصاف، «مفعول» فعل فاعلی مختار است که خود صفت و موصوف نیز قائم به او هستند (شَهَادَةُ الْاِقْتِرَانِ بِالْحَدَثِ).

آخرین تذکر امام رضا علیه السلام این است که «حدوث» عقلاً با ازلیت سازگار نیست. بنابراین نه «صفت» و نه «موصوف» و نه «اقتران صفت با موصوف» هیچ کدام ازلی نیستند (شَهَادَةُ الْحَدَثِ بِالْاِمْتِنَاعِ مِنَ الْاَزَلِ الْمُتَمْتِعِ مِنَ الْحَدَثِ). «ازلی» یعنی «قائم به خود» و «غیر متکی به غیر» و این ویژگی با حدوث (که لازمه‌اش قائم به غیر بودن است) در تناقض می‌باشد. نتیجه این که خداوند متعال نه موصوف است و نه صفت و هر کس بخواهد برای او صفتی قائل شود، به تشبیه او با مخلوقات، گرفتار شده و لذا خدا را شناخته است (فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ). ملاحظه می‌شود که «توصیف ناپذیر بودن خداوند» با بیان‌های مختلف در آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام مطرح شده که همگی جنبه‌ی تذکر عقلانی دارد. این حقیقت از اساسی‌ترین تعالیم و حیانی به شمار می‌آید.

معنای «الله اکبر»

یکی از بهترین عبارات در معرفتی خدای متعال جمله‌ی نورانی و پُر مغز «الله اکبر» است که توجه به معنای دقیق آن در معارف توحیدی، بسیار مهم است. مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «معانی الاخبار» بابی را به توضیح معنای همین جمله اختصاص داده و دو حدیث زیبا در شرح آن آورده است. در حدیث دوم، شخصی در



۳۰ □ سلسله مباحث اعتقادی، حلقه ی پنجم: اسماء و صفات

حضور حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عبارت «الله اکبر» را به زبان می آورد. ایشان از او می پرسند:

خداوند از چه چیزی بزرگ تر است؟

می گوید:

از هر چیزی!

می فرمایند:

حَدِّدْتَهُ.

او (خدا) را محدود کردی.

سؤال می کند:

پس چگونه بگوییم؟

می فرمایند:

اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ.^۱

خداوند بزرگ تر از آن است که وصف شود.

نکته ی مهمی که حضرت در این فرمایش خود تذکر داده اند، آن است که هر گونه مقایسه ی خالق متعال با غیر او، به محدود کردن او می انجامد. نشانه ی معرفت صحیح پروردگار این است که او را با هیچ چیز از هیچ جهت مقایسه نکنیم. بنابراین اگر کسی معتقد شود که خدای متعال، بزرگ تر از «هر چیز» است، به نوعی مشابهت بین خداوند و چیزهای دیگر قائل شده و در حقیقت، او را محدود کرده است. قبلاً درباره ی تعبیر «حدّ» و «محدود» توضیحاتی آوردیم و روشن ساختیم که هر گونه وصفی درباره ی خدای متعال، در حقیقت، او را محدود می کند.

«تشبیه» و «تحدید» لازم و ملزوم یک دیگرند. اگر چیزی را بتوان تشبیه کرد، محدود هم می توان کرد و اگر بتوان حدّی برایش قائل شد، قابل تشبیه هم هست. پس اگر خدای متعال حقیقتاً غیر قابل تشبیه به غیر خودش باشد، به هیچ حدّی، محدود و به هیچ وصفی، موصوف نمی گردد. جمله ی پُر مغز «الله اکبر» نیز اشاره به همین

۱. معانی الاخبار / ۱۱، نیز: الکافی / ۱ / ۱۱۷.

بخش اول: توصیف ناپذیری خداوند به نور عقل □ ۳۱

حقیقت عمیق دارد که خداوند، برتر و بزرگ‌تر از آن است که مورد وصف قرار گیرد و هیچ صفتی برای ذات مقدّسش نمی‌توان قائل شد.

حدیث اول منقول در «معانی الاخبار» هم با بیان دیگری بر همین حقیقت، دلالت می‌کند. راوی حدیث می‌گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسیدند:

أَيُّ شَيْءٍ اللهُ أَكْبَرُ؟

«الله أكبر» چیست (یعنی چه)؟

عرض کردم:

خداوند، از هر چیز بزرگ‌تر است.

فرمودند:

فَكَانَ تَمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ؟

پس آیا چیزی [در مرتبه‌ی خداوند] هست تا این‌که او (خداوند) بزرگ‌تر از آن باشد؟!

عرض کردم:

پس معنای آن چیست؟

فرمودند:

الله أكبر من أن يُوصَفَ.^۱

روشن است که وقتی حضرت می‌فرماید: «فَكَانَ تَمَّ شَيْءٌ؟» نمی‌خواهند منکر وجود هر چیز غیر خدا بشوند؛ بلکه مقصود ایشان انکار وجود هر چیزی است که در رتبه‌ی خداوند باشد. توصیف ناپذیری خدای متعال، لازمه‌ی قطعی معرفت اوست؛ به گونه‌ای که اگر کسی به این ویژگی متفطن نشده باشد، در واقع خدا را نشناخته و غیر او را به جای او، برگرفته است.

معنای «سبحان الله»

این ویژگی در آیات و روایات، با تعبیر مختلفی مورد تأکید قرار گرفته و مهم‌ترین

۱. معانی الاخبار / ۱۱، نیز: الکافی / ۱ / ۱۱۸.

شاخص معرفت خداوند، محسوب می‌شود. یکی از این تعابیر که به‌طور مکرر در زبان دین به کار رفته، تعبیر «تسبیح» و ذکر شریف «سبحان الله» است. در نماز - که از جهتی بالاترین مظهر عبادت و بندگی خداوند محسوب می‌شود - بعد از «الله اکبر»، ذکر «سبحان الله» بیش از سایر اذکار، تکرار می‌شود. در رکوع، در سجده و در تسبیحات اربعه‌ی رکعت سوم و چهارم، این ذکر شریف به زبان نمازگزار جاری می‌شود. لذا خوب است معنای آن را از حاملان وحی الهی جویا شویم.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب گران قدر «معانی الاخبار» بابی را هم به معنای «سبحان الله» اختصاص داده و سه حدیث در توضیح آن، از ائمه علیهم‌السلام نقل کرده است. هر سه حدیث با تعابیر مختلف به یک معنا اشاره دارند. ما برای رعایت اختصار به نقل حدیث دوم اکتفا می‌کنیم. امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به سؤالی در مورد معنای این ذکر شریف، فرمودند: «تَنْزِيَهُ»^۱.

«تنزیه» ضد تشبیه است.^۲ تنزیه خداوند به این است که او را برتر از هر گونه تشبیهی به مخلوقات بدانیم و چون تشبیه و توصیف، ملازم یکدیگرند، تنزیه به این است که او را بالاتر از حد توصیف بدانیم. همه‌ی اوصاف مخلوقات، ملازم با نقص و محدودیت است. بنابراین نسبت دادن هر ویژگی‌ای از مخلوقات به خدای متعال، به محدود کردن و ناقص دانستن او منتهی می‌شود. پس تنزیه واقعی به این است که نه او را به غیر خودش تشبیه کنیم و نه به صفتی، توصیفش نماییم.

با این ترتیب، تسبیح خدای متعال که همان تنزیه اوست، با وصف ناپذیری ذات مقدّسش ملازم می‌شود. همان‌گونه که وصف ناپذیر بودن خداوند، شاخص و معیار شناخت اوست، منزه دانستن او از هر شباهتی با مخلوقات نیز تعبیر دیگری از همان ملاک و معیار است.

در تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام این مطلب به‌طور مکرر و با صراحت، مورد تأکید واقع شده است. یک نمونه، قسمتی از نوشته‌ی امام جعفر صادق علیه‌السلام است که فرمودند:

۱. معانی الاخبار / ۹. همین حدیث در کتاب التّوْحید مرحوم صدوق و کتاب شریف کافی، «تنزیهه» نقل شده است: التّوْحید / ۳۱۲ و کافی / ۱ / ۱۱۸.
۲. «تَنْزِيَهُ اللهُ تَبْعِيْدَهُ وَتَقْدِيْسَهُ عَنِ الْاَنْدَادِ وَالْاَشْبَاهِ» (لسان العرب / ۱۳ / ۵۴۸).

بخش اول: توصیف ناپذیری خداوند به نور عقل □ ۳۳

تَعَالَى عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُسَبِّهُونَ اللَّهُ بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ.^۱

[خداوند] برتر است از آن چه وصف کنندگان توصیف می‌کنند؛ همانان که خدا را به آفریدگانش تشبیه می‌کنند و [با این کار] به خداوند، افترا می‌زنند.

می‌بینیم که در فرمایش امام علیه السلام وصف کنندگان خداوند، تشبیه کنندگان او به خلق و تهمت‌زنندگان به خدا دانسته شده‌اند؛ یعنی کسانی که به او چیزهایی را نسبت می‌دهند که در شأن و مقام او نیست و با این کار او را تا منزله‌ی مخلوقاتش، تنزل می‌دهند. پس «توصیف و تشبیه» و «تهمت زدن» به خداوند، تعابیر مختلف برای یک عمل ناروا هستند.

توصیف خداوند: نشانه‌ی عدم معرفت او

نمونه‌ی دیگر در این مورد، گزارش یکی از مجالس امام ابو الحسن الرضا علیه السلام است که وقتی سخنی ناروا در مورد خدای متعال مطرح شد، حضرت به سجده افتادند و در همان حال، چنین مناجات کردند:

سُبْحَانَكَ مَا عَرَفُوكَ وَلَا وَحَدُّوكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَصَفُوكَ.^۲

[خدایا] منزه‌ی تو؛ تو را نشناختند و به وحدانیت تو معتقد نشدند، و به همین جهت تو را وصف نمودند.

ملاحظه می‌شود که امام علیه السلام، لازمه‌ی معرفت خدا و اقرار به وحدانیت او را توصیف ناپذیری او دانسته‌اند. اگر کسی حقیقتاً به معرفت خداوند، نائل شده باشد، اولاً او را بالاتر از حد تشبیه می‌داند و به عبارت دیگر «یگانه» می‌شمارد که این همان معنای «توحید» خداوند است.

ثانیاً او را غیر قابل وصف می‌داند و به هیچ وجه راضی نمی‌شود که صفتی برای او قائل شود. عبارت دیگر امام هشتم علیه السلام در مناجاتشان با خداوند، شنیدنی است:

۱. الکافی / ۱ / ۱۰۰.

۲. همان / ۱۰۱، التوحید / ۱۱۴.



سُبْحَانَكَ كَيْفَ طَاوَعَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يُشَبِّهُوكَ بِغَيْرِكَ.^۱

منزهی تو؛ چگونه راضی شدند که تو را به غیر خودت، شبیه گردانند؟! کسی که به معرفت خداوند نائل شده، هرگز عقلاً زیر بار «تشبیه خدا به غیر خدا» نمی‌رود و نفسش به این که او را وصف نماید، رضای نمی‌دهد. باید توجه داشت که نهی از توصیف خدای متعال، جنبه‌ی ارشاد به حکم عقل دارد؛ نه تعبد صرف. هر عاقلی به نور عقل متنبه می‌شود به این که توصیف خداوند توسط انسان، بدون تشبیه ذات الهی امکان ندارد. قائل شدن به هر گونه طور و کیفیت و سنخ برای پروردگار، در حقیقت سرایت دادن ویژگی‌های مخلوقی به ذات مقدس اوست و این، نتیجه‌ای جز محدود کردن او ندارد. فرمایش زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام با ایجاز به همین نکته اشاره می‌کند که فرمودند:

مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ.^۲

هر صفتی که برای خداوند قائل شویم، در واقع یک ویژگی از ویژگی‌های مخلوقات را به او نسبت داده‌ایم و با همین وسیله او را محدود کرده‌ایم. به طور کلی اگر بخواهیم به نفی تشبیه از ذات مقدس الهی ملتزم و وفادار بمانیم، باید از نسبت دادن صفات به او چشم‌پوشیم و خود را در ورطه‌ی آن گرفتار نسازیم. فرمایش عمیق امام هشتم علیه السلام به همین حقیقت اشاره دارد؛ آن‌جا که می‌فرمایند:

لَا نَفَى مَعَ اثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ.^۳

با وجود اثبات صفات، نفی تشبیه نمی‌شود.

محدود نبودن خداوند: دلیل وصف ناپذیری او

محدث عالی مقام، مرحوم علامه‌ی کلینی، در کتاب شریف کافی، بابی را به همین موضوع اختصاص داده که عنوانش چنین است: «باب النهی عن الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ

۱. الکافی / ۱ / ۱۰۱.

۲. نهج البلاغه / خ ۱۵۲.

۳. التوحید / ۴۰، عیون اخبار الرضا علیه السلام / ۱ / ۱۵۳.